

«بگشتی» یا «بگشنی» در شاهنامه،

و نکته ای در تصحیح متن

در داستان ضحاک آمده است که در زمان پادشاهی او:

نهان گشت کردار فرزنانگان پراگنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد، جادویی ارجمند نهان راستی، آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز به نیکی نبودی سخن جز به راز...
ندانست خود جز بد آموختن جز از کشتن و غارت و سوختن

(شاهنامه خالقی، داستان ضحاک، ابیات ۳-۱۱۵)

به عبارت دیگر چون دست یافتن ضحاک به تاج و تخت از ابتدا معلول اطاعت او از شیطان بوده، حکومتش اساساً حکومتی شیطانی است که طبعاً در آن دیوان یا شیاطین، فرمانروا، و مردمان خوار و مقهور قوای اهریمنی اند. لشکر ضحاک هم ظاهراً اساساً از دیوان تشکیل شده بوده است و ضحاک تنها برای تقویت قوایش مردم را گاهی با سپاهیان دیو خود می آمیخته، چنان که در داستان کاوه آهنگر، دربارانش را می گوید:

مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن روشن است
ندارم همی دشمن خرد خوار بترسم همی از بد روزگار
همی زین فزون بایدم لشکری هم از مردم و هم ز دیو و پری
یکی لشکری خواهم انگیختن ابا دیو، مردم بر آمیختن
(خالقی، ضحاک ۱۸۹-۱۹۲)

باز در صحنه خشمگین شدن کاوه آهنگر و پاره کردن محضر ضحاک، کاوه درباریان ضحاک را «پایمردان دیو» می خواند (داستان ضحاک، ۲۱۲) و وقتی هم که فریدون بر سر سپاهی از یزدان پرستان به ایوان ضحاک حمله می کند:

وزان جادوان کاندرا ایوان بُدند همه نامور نره دیوان بُدند
سرانشان به گرز گران کرد پست نشست از بر گسّاه جادو پرست
(ضحاک، ۳۲۵-۳۲۶)

در گزارشی هم که وزیر ضحاک از حمله فریدون به کاخ او برای ضحاک می آورد، می گوید که فریدون به ایوان تو تاخت و:

هر آن کس که بود اندر ایوان تو ز مردانِ مرد و ز دیوانِ تو
(ضحاک، ۳۹۵)

ضحاک از این گزارش بسیار خشمگین می شود و با عجله به سوی کاخ می تازد:
بیامد دمان با سپاهی گران همه نره دیوان جنگاوران
(ضحاک، ۴۱۸)

بنده این مقدمات را از این نظر آوردم که نشان دهم ضحاک در پادشاهی و ستمگری خود بر ایران و مردمش اساساً به دیوان اتکاء و پشتگرمی داشته و شواهدی که به منزله مشت از خروار است، نشان می دهد که زیر بنای قدرت او را دیوان تشکیل می داده اند. البته برای این مطلب از متون عربی و پهلوی نیز می توان اتخاذ سند کرد.

با توجه به این نکته و با به خاطر سپردن این جنبه «دیوانگی» حکومت ضحاک اجازه بدهید پردازیم به بررسی معنی بیت ۳۹ از داستان ضحاک که گویا قدری محل اشکال است. بنده این چند بیت از داستان ضحاک را چنان که در شاهنامه خالقی آمده نقل می کنم:

پس آیین ضحاک وارونه خوی چنان بُد که چون می بُدیش آرزوی،
ز مردانِ جنگی یکی خواستی، بکشتی که با دیو برخاستی [!]
کجا نامور دختری خوبروی به پرده ندرن، پاک، بی گفت و گوی،
پرستنده کردیش در پیش خویش نه رسم کیی بُد نه آیین کیش
(ضحاک، ۳۸-۴۱)

صحبت بر سر مصراع ثانی بیت ۳۹ است که «بکشتی که با دیو برخاستی». در یادداشت‌های استاد خالقی بر شاهنامه که لطفاً یک نسخه اش را برای بنده فرستاده اند و ان شاء الله آن یادداشتها به زودی زود به چاپ خواهد رسید، در این مورد آمده است که:

«معنی مصراع دوم روشن نیست. حرف که را می توان در بیان علت و سبب به معنی «زیرا که، چون که» گرفت (← یکم ۱۲۲/۵۳۰؛ ۵۳۳؛ سوم ۱۷۸/۱۲۰۱؛ ۲۳۷/۲۱۶۸)، و اگر بتوان فعل برخاستن «نشست و برخاست، همنشینی» معنی کرد، معنی بیت چنین می شود: ضحاک هرگاه آرزو می کرد، یکی از مردان جنگی را می خواست و می کشت، زیرا که با دیو همنشینی داشت (خوی مردم کُشی را از دیو آموخته بود). به گزارش طبری (یکم، ص ۲۰۴) ضحاک نخستین کسی بود که دارزدن و بریدن اندامهای تن مردم را رسم نمود. آقای رواقی (کیهان فرهنگی ۱۳۶۸/۱۲؛ ص ۳۴) کُشتی را گشته گشتی به معنی «آمیزش، نزدیکی» گمان برده اند. این واژه تا کنون در شاهنامه دیده نشده است. (برای گواه آن ← تفسیر قرآن مجید ج ۲، ص ۳۳۱) و دیگر این که مشکل فعل برخاستن همچنان برجاست» (تمت افاضات استاذنا).

اخیراً نیز آقای فضل الله پاکزاد در مقاله «واژه ای در شاهنامه» (ایران شناسی ۱۳۷۹، ج ۱۲ ش ۲، ص ۳۸۰-۳۸۲) با استناد به همان گواه مذکور در تفسیر قرآن مجید که به همت استاد متینی تصحیح و چاپ شده قرائت کُشتی را بر کُشتی ارجح دانسته اند.

بنده گمان می کنم که در این بیت تعقید لغوی نیست و دشواری آن، مثل بسیاری دیگر از ابیات شاهنامه دشواری نحوی است. بگشتی به همین صورتی که هست صحیح است. آنچه معنی بیت را دشوار کرده واژه برخاستن است به خصوص همراه حرف با در ترکیب با دیو برخاستی. منظور از با دیو برخاستی حشر و نشر و معاشرت با دیوان نیست. بلکه برخاستن را این جا باید به معنی عصیان کردن و سرکشی کردن گرفت و این معنی واژه در فرهنگ معین و دیگر قوامیس فارسی آمده است. اشکال کار در این است که در اکثر موارد برخاستن در معنی عصیان کردن یا شوریدن با حرف بر به کار رفته نه با حرف با. یعنی به صورت بر کسی برخاستن. مثلاً در تاریخنامه طبری که به تصحیح دکتر محمد روشن در سه مجلد در تهران به چاپ رسیده می خوانیم که: «پس خوارج کوفه بر ضحاک برخاستند» (ج ۲ ص ۶۹۵) (البته این ضحاک غیر از ضحاک شاهنامه است). ایضاً در همین مجلد، ص ۹۹۲ آمده است که: «و روستایی ست دمشق را، غوطه خوانند. مردمان این روستا بر مروان برخاستند» یعنی روستاییان غوطه بر مروان شوریدند. اگر حدس بنده صائب باشد معنی بیت شاهنامه یعنی:

ز مردان جنگی یکی خواستی، بگشتی که با دیو برخاستی
این است که راه و رسم ضحاک دیو صفت این بود که هرگاه آرزو می کرد یکی از مردان جنگی را می گرفت و می کشت به این اتهام که تو بر دیو (یا حکومت دیوان که حکومت

ضحاک بود) شوریدی. به همین خاطر بنده در نقل قول خودم از متن شاهنامه خالقی، پس از مصراع «بکشتی که با دیو برخاستی» علامت ! را در براکت افزوده ام.

بنده دو مطلب دیگر را هم متذکر می شوم و این یادداشت را به پایان می آورم. مطلب اول این است که در تصحیح متن بهتر آن است که قدری حوصله به خرج دهیم و فرض را بر این نگذاریم که هر عبارت یا بیتی که معنیش بلافاصله بر ما روشن نیست معلول فساد متن یا دستکاری کتاب و نسخ است. بنده بارها دیده ام که در مقایسه نسخه مختلفه بیت یا مصراعی که در آغاز امر برایم بسیار معضل بوده، در واقع پیچیدگی و ابهامی نداشته اما چون پیشداوری ذهنی من این بوده که کاتب در متن دست برده دنبال فساد در متنی می گشته ام که کاملاً سز راست و قابل فهم بوده و اگر اشتباهی در متن دیده ام، از نادانی خودم بوده نه گناه کاتب. مثلاً در بیت ۶۱۵ از داستان اسکندر ضبط نسخه اساس، که نسخه قدیم لندن باشد این است:

وُزان جایگه شد بر تخت فور بر آن جشن ماتم بر این جشن سور
تمام نسخ دیگر جشن را یا به صورت رنج [س، ک، ل، س^۲ (نیز لن، ق^۲، لی، پ، لن^۲، آ، ب)] و یا به صورت درد [ق (نیز ل^۲، و)] ضبط کرده اند و از این تغییر ترکیبهای رنج و ماتم یا درد و ماتم را ساخته اند. با آن که به دلیل منفرد بودن ضبط خاطر انسان به این معطوف می شود که در ل گشتگی راه یافته و مثلاً چشم کاتب به جشن سور افتاده و در کتابت تصادفاً واژه رنج یا درد را به جشن تبدیل کرده، بنده گمان می کنم که همان ضبط درست است و این نسخ دیگر هستند که ملتفت معنی واژه جشن به مفهوم تشریفات یا به قول فرنگیها ceremony (پهلوی Jasn) اعم از شادی یا سوگواری، نشده اند و جشن ماتم را به رنج و ماتم یا درد و ماتم گردانده اند. این که در ترکیب ساده ای مانند رنج و ماتم یا درد و ماتم اتفاق ضبط در نسخی که ل را نقص می کنند نیست، احتمال صحت قراءت ل را تشدید می کند. البته بنده به اشتباه، متن صحیح ل را به رنج و ماتم به خیال خودم تصحیح کردم اما اشتباه از من است نه از کاتب نسخه لندن. در تصحیح علمی متن اگر صورت درست نسخه بدلها تا آن جا که عکس، فیلم یا زیرا کسی که مصحح در دست دارد اجازه می دهد در زیرنویسها قید بشود، طبعاً تغییرات کوچکی که مصحح در متن وارد می کند چندان مهم نیست زیرا خواننده متخصص با نگاه کردن به زیرنویسها قادر به تشخیص صحیح از سقیم هست. اما احوط آن است که تا حد مقدور و بدون اطمینان و دلایل کافی در متن نسخه اساس دخالت نکرد.

مثلاً باز شاهی در این مورد از تجربه خود به تقدیم می‌رسانم. بیت ۹۵۱ از داستان اسکندر در تصحیح بنده به این صورت آمده است:

به دام من آویزد او ناگهان به خونها که اوریخت اندر جهان
ضمیم او در مصراع اول به نظر من گشته از است. یعنی صورت اصلی مصراع به احتمال
زیاد این بوده که: به دام من آویزد از ناگهان. ولی واژه از به دلیل شباهت در رسم الخط و
غرابت کاربرد از ناگهان به او ناگهان گشتگی یافته. اما چون همه نسخه در این قراءت متفق
هستند و تنها نسخه و (واتیکان) مصراع را به صورت: «من او را به دام آورم ناگهان» ساده
کرده، بنده صورتی را که به گمان خودم غلط است در متن نگاهداشتم و این مطالب را در
یادداشت مربوط به آن بیت متذکر شدم.

علی ای حال به مجردی که انسان گمان کرد که معنی مصراع یا بیتی یا به دلیل کمی
نقطه ها یا نامفهوم بودن لغات و ترکیبات درست نیست، نباید در تصحیح متن دلیری کرد.
البته بنده پیروی کورکورانه از نسخه اساس را هم جایز نمی‌دانم اما در تخطی از ضبط نسخه
اساس باید صورت ترکیباتی را که یا به صورت مثله شده (یا درست) در چند نسخه معتبر
دیگر آمده اند برگزید و یا اگر تصحیح به کلی تصحیح قیاسی است باید صورتی را
پیشنهاد کرد که در زبان فارسی ادبی مربوط به فردوسی کاربرد و شواهد زیاد داشته باشد.
به همین دلیل بنده پیشنهاد جناب دکتر رواقی را که خودم به سالیان خوشه چین خرمن فصل
ایشان بوده ام و از نقدهای استادانه شان بر خیلی از متون کلاسیک فارسی سودها برده ام-
ادام الله بقائه و کثر الله امثاله- نمی‌پسندم و گشتی کردن را به معنی لواط کردن ضحاک با
مردان جنگی جایز نمی‌شمارم، زیرا ترکیب گشتی کردن به معنی لواط هیچ گاه در متون
فارسی وارد نشده است. حتی در مثالی هم که از تفسیر قرآن مجید (تفسیر کمبریج) چاپ
استاد متینی آمده اگر به سیاق مطلب توجه شود می‌بینیم که منظور از گشتی کردن لواط
نیست، بلکه جفتگیری سگ نر با سگ ماده است. علی ای حال نص عبارت ما نحن فیها در
تفسیر کمبریج با چند جمله پس و پیش آن که با عذاب گناهکاران در روز قیامت سر و کار
دارد، بدین قرار است:

.... تا بدان جا کاندر خبر چنانست که از فرجهای زانیان جویها [ی] ریم و ستیم همی رود و از آن
گندی هم آید، همه خلق بدانند کایشان زانیانند. و لوطیان از یکدیگر آویخته باشند همچنانکه
سگ از ماده سگ آویزد چون گشتی کنند از یکدیگر باز نتوانند شد، [یعنی سگان از یکدیگر
باز نتوانند شد] بدان بشناسند که ایشان لوطیان اند. همچنین خداوندان هر گناهی که بی توبه

ازین جهان برفته باشند اثر آن گناه بروی پدید باشد تا او را بدان بشناسند» (تفسیر کبریج، ج ۲، ص ۳۳۱).

باید توجه داشت که اولاً چنان که بنده در میان نقل قول متذکر شدم گشنی کردن در این قطعه تفسیر مطلقاً به جفتگیری سگ نر با سگ ماده اشارت دارد و لاغیر. ثانیاً مفهوم جمله این است که برای رسوا کردن لوطیان که در حیات دنیوی مخفیانه با هم لواط می کرده اند، در روز قیامت اینها مثل سگ نر که به سگ ماده در حین گشنی کردن می چسبد چسبانده خواهند شد که در میان مردم رسوا باشند. به همین دلیل است که می گوید: «همچنین خداوندان هر گناهی» در روز قیامت «اثر آن گناه بر روی» ایشان ظاهر باشد «تا او را بدان بشناسند». پس، از این عبارت نمی توان در تأیید معنی گشنی کردن به مفهوم لواط اتخاذ سند کرد. ثالثاً ترکیب گشنی کردن در ادبیات کلاسیک فارسی فقط به مفهوم جفتگیری نر و ماده آمده است و لاغیر. مثلاً در عجایب نامه محمد بن محمود همدانی (ویرایش متن، جعفر مدرس صادقی از روی طبع دکتر ستوده، تهران، ۱۳۷۵) ص ۲۳۶ می گوید: «امیری آن جا اسپ مادیان داشت. اسپ بحری با وی گشنی کرد». متن همین کتاب، ص ۲۴۵-۲۴۶ صریح است که لواط حتی در میان حیوانات با ترکیب گشنی کردن بیان نمی شده است. زیرا صاحب کتاب در مورد خوک می نویسد: «خوک... لواط بود. نر با نر زنا کند [می توانست بگوید گشنی کند] و خر و کبوتر هم لواط بود... ماده تا پانزده سال آبستن بود. چون پیر شد به پهلو گشن کند [یعنی جفتگیری کند]». طبعاً اگر گشنی کردن در مورد لواط کاربرد داشت صاحب عجایب المخلوقات طوسی هم آن را یک بار به کار می برد. ایضاً محمد بن ایوب طبری نیز در تحفة الغرائب که باز به تصحیح استاد متینی چاپ شده است (تهران، ۱۳۷۱) از گشنی کردن نر و ماده مرغی هندی یاد می کند (ص ۱۲۳) و در باب کرگدن نیز می گوید: «وهرگاه که گشنی کند و باردار شود» (ص ۱۲۴). طبعاً اگر از گشنی کردن لواط می خواست، دیگر ذکر باردار شدن در این مورد نمی رفت. رابعاً در کلیه تفاسیری که بنده دیده است ذکر عمل لواط یا به صورت لواط و لواطه کردن و یا به گونه لواطت آمده است و حتی یک بار هم بنده تا به حال ندیده ام که از علمای قدیم خودمان ترکیب گشنی کردن را به این مفهوم به کار برده باشند. بنابراین بنده با قراءت بگشتی در بیت ۳۹ از داستان ضحاک در شاهنامه خالقی موافقم مگر این که کسی شاهدهی صریح از نظم یا نثر قرون سوم الی ششم هجری بیابد که در آن صریحاً از گشنی کردن، عمل لواط اراده شده باشد.